

بزرگ مرد تاریخ ادب فارسی

دکتر محمدحسین صفار هرنندی

سعدی بزرگ را بعضی به عنوان یک جامعه‌شناس و بلکه پدر جامعه‌شناسی مطرح کرده‌اند. علی‌القاعده به یک اعتبار، این توصیف درباره سعدی بی‌جا نیست چرا که یافته‌های عینی او از جای جای عالم و از جامعه خودش، از او مردی آگاه و آشنا به همه زیر و بم‌های دقایق اجتماعی ساخته بود.

سعدی با آن‌چه که ارایه کرده، نشان داده است که آگاهی او از لایه‌های پنهان و پیدای جامعه فراتر از شناخت عادی مردان هم عصر او و چه بسا بسیار کسانی است که پس از او زندگی کردند.

به این ترتیب او شناختی از جامعه دارد و شناختی را از جامعه به دست می‌دهد که حق دارند او را به عنوان جامعه‌شناس معرفی کنند، اما به تعبیری جامعه‌شناسی علم روزگار جدید ماست و علمای جامعه‌شناس از موضعی سخن می‌گویند که در قیاس با سعدی تفاوت بسیاری میان آنها را احساس می‌کنیم. در یک کلمه، جامعه‌شناسان، مدافعان وضع موجود، به دلایل خاص خودشان هستند و یا که مدافع توصیف‌کنندگان

وضعیت اطراف خودشان هستند، اما سعدی هیچ‌گاه در حد توصیف وضع موجود متوقف نشده و هرگاه که موضوعی را مورد بحث قرار می‌دهد، برای یک نتیجه‌گیری و عمدتاً نتیجه‌گیری اخلاقی و تربیتی است و این همان جایی است که جامعه‌شناسان عصر ما اساساً هیچ وقت راهی به آن نمی‌کشایند.

سعدی را به حق مصلح‌الدین نامیده‌اند. او هم مصلح دین و هم مصلح اجتماعی است و اصلاح اجتماعی او هم متأثر از آموزه‌های دینی است که او قویاً برخوردار از آنهاست. سعدی در کنار سفرهای بی‌شمارش و به اقتضای فضایی که در زمانه او پدید می‌آید و ناگزیر از گریختن از زاد و بومش می‌شود، سر از مدرسه‌هایی در می‌آورد که آنها مهد دانش هستند، در بغداد و تلمذ از محضر اساتید بزرگی همچون غزالی او را به منابعی سرشار از معرفت و حکمت رهنمون می‌شود.

جامعه‌ای که سعدی توصیف می‌کند و مردم را به سمت آن دعوت می‌کند، جامعه‌ای است که با جوامع ساخته و پرداخته جامعه‌شناسان امروزی کاملاً فرق دارد. محصول جامعه‌شناسان نوین همان چیزی است که به خصوص طی دو جنگ جهانی اول و دوم ما شاهد هستیم. جهان بی‌رحمی که حتی به دلیل سودنگری، در لذت یافتن و در قدرت جستجو کردن به هیچ ارزش بنیادین، خود را پایبند نمی‌داند و به اصالت سود معتقد است و اصالت لذت، اما جامعه‌ای که سعدی به آن اشاره می‌کند، جامعه مشحون از فضیلت‌های اخلاقی است. جامعه امروزی، جامعه گسسته از خالق هستی است.

سعدی با همه وجودش عاشق خداوند هستی است. جامعه امروز جامعه‌ای است که خاک بر چهره عزیزترین شخصیت‌های فرستاده خداوند می‌پاشد و سعدی خودش را در محضر چنین شخصیت‌هایی، شاگردی کوچک و مدیون به آنها می‌داند.

برای این‌که با تفاوت‌های میان این دو نگاه بیشتر آشنا شویم، بنده به قدر شایستگی و معرفتم، به چند کلمه از سعدی بزرگ در غالب نگاه و دیدگاه سعدی که نمود در فرهنگ عمومی ما ایرانیان پیدا می‌کند، اشاره می‌کنم.

این لطافت در گفتار سعدی است که امروز او را برای ما این قدر در دسترس و امروزی قرار می‌دهد یا همان چیزی که می‌گویند وقتی گلستان سعدی را به دست مولانا دادند، به دلیل آن که فاصله‌ی نگاهی که در مراتب داشت و یا به تعبیری آن اختلاف نگاه که بین این دو موجود بود، مولانا گفت: که این کتابی است که به درد مدرسه‌ها می‌خورد و ظاهراً مخاطبان، این حرف را جدی گرفتند و از آن پس گلستان کتاب مدرسه‌ای ما ایرانیان شد و صدها سال هر کس که می‌خواست زبان مادری خودش را یاد بگیرد، باید در محضر گلستان زانو می‌زد و این وضع تا زمان ما هم ادامه داشت که ما گلستان را به عنوان کتاب متن درسی می‌خواندیم.

متأسفانه این نگاه در جامعه ما مهجور واقع شد. شاید یک دلیل این که زبان سعدی هم چنان بر ذائقه ما شیرین می‌آید، این است که سینه به سینه و دهان به دهان منعکس و منتقل شده و ما هیچ وقت بین خودمان و آن فاصله‌ای نیافته‌ایم و شاید به اعتبار غنای محتوایی کلام سعدی است که چون مشحون از آموزه‌های اعتقادی ما و مملو از آموزه‌های اخلاقی و گزیده‌ای از بهترین فضایل بوده، به تدریج جای خودش را در میان ما به گونه‌ای باز کرده که فرهنگ عمومی ما در حقیقت معلم اصلی‌اش سعدی است. هیچ کس نیست که به لحاظ فرهنگی متأثر از سعدی نباشد. حتی به قدر یک آموزه. نگاه چند پهلو و چند سویه سعدی به موضوعات، از مبنایی‌ترین مسایل تا اساسی‌ترین آنها را دربرمی‌گیرد، مثل مسئله تربیت. سعدی در جایی این بحث را مطرح می‌کند که انسان‌ها تربیت‌پذیر نیستند: «اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است».

اما در جایی دیگر از تربیت‌پذیری به گونه‌ای سخن می‌گوید که انگار جز این مسئله، هیچ چیز دیگری حاکم نیست. استناد و استشهاد می‌کند به کلام نبوی که کُلُّ مَوْلُودٍ یُؤَلِّدُ عَلَی الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ یَهُودَانَهُ وَ یُنصَرَانَهُ وَ یُمَجْسَانَهُ وَ بَعْدَ آن اشعار است که:

سگ اصحاب کهف روزی چند پی مردم گرفت و مردم شد

و امثال آن فراوان شعر داریم. همان کسی که می‌گوید:

درختی که تلخ است وی را سرشت اگر بر نشانی به باغ بهشت

آخرش همان میوه تلخ را به بار می‌آورد.

این همان آدمی است که در جای دیگر از اثر تعلیم و تربیت بر روان آدمیان سخن می‌گوید. ما امروز وقتی ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم هر دوی این‌ها درست است. نمی‌شود یکی را کنار گذاشت. هم آن بنیاد و سرشت آدمیان در سرنوشتشان تأثیر دارد و هم تربیت و رفتار اجتماعی آنها.

سعدی درباره استفاده از فرصت‌ها هم ابیات زیبایی را دارد که بارها شنیده‌ایم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی چون نگه می‌کنم نماند بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی
خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سییل

تا آن‌جا که:

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پُر نیاوری دستار
هر که مزروع خود بخورد به خوید وقت خرمش خوشه باید چید

واقعاً یک برنامه تربیتی تعلیمی یک وصف درست است از این کلام معصوم که «الفرصة تمرّ مرّ السحاب» چطور می‌شد بهتر از این، این آموزه اعتقادی و کلام الهی را که بر زبان فرستاده خدا نشسته، برای مردم این گونه توصیف ملموس کرد.

سعدی در مقام سپاسگزاری و ستایش خداوند باز به آیه قرآن استناد می‌جوید که:

«اعملوا یا آل داوود شکرأ و قلیل من عبادی الشکور»:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

این روح سپاسگزاری، این شکرگزاری که در مردم ما جاودانه شده، بخش عمده‌اش محصول این کلامی است که مکرر در مدرسه و کوچه و بازار توسط مردم تکرار شده است؛ عشق به خاندان نبوت. امسال که سال نبوی است، خوب است که این کلام سعدی را بارها تکرار بکنیم:

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد

تا آن‌جا که:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد
و سعدی چنان خودش را محو در وجود نورانی پیامبر می‌یابد که در جای دیگر
می‌گوید:

مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی مصطفی
ایرانی باهوش و ایرانی با ذکاوت بخشی از سرسپردگی خود را به خاندان نبوت،
مدیون آموزه‌های سعدی است. آن جایی که سعدی در وصف علی مرتضی کلامی به این
مضمون دارد:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفته هل اتی
زور آزمای قلعه خبیر که بند او در یکدگر شکست به بازوی لافتی
و آخر:

فردا که هر کسی به شفیع ز نند دست ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی
نگاه سعدی به آینده نورانی که در ذیل آن راه گشایشی حاصل می‌شود، ما را باز به
این جنبه راهنمایی می‌کند که سعدی جزو منتظران ظهور است. شاید بتوان گفت که این
شعر او وصف اعمال ظهور آن دردانه‌ای است که همگی ما انتظارش را می‌کشیم:
سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
به چه دیر ماندی ای صبح که جان من برآمد بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی
نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم که به روی یار ماند که برافکند نقابی
سعدی اگرچه در جایی منتقد بعضی از اهل عرفان و یا متظاهران به عرفان و
صوفی‌گری است، ولی در جایی چنان در وصف عارفان و این بی‌دلان سخن می‌گوید که
باید لاجرم خود او را جزو همین افراد به حساب آورد. سعدی در وصف عارفان این
شعر پرمعنا را می‌سراید:

عجب داری از سالکان طریق که باشند در بحر معنی غریق
به سودای جانان ز جان مشتعل به ذکر حبیب از جهان مشتعل
به یاد حق از خلق بگریخته چنان مست ساقی که می ریخته

تا آن جا که:

به یک نعره کوهی ز جا بر کنند به یک ناله شهری به هم برکنند
 سحرها بگریند چندان که آب فروشوید از دیده‌شان کحل خواب
 چنان فتنه بر حسن صورت نگار که با حسن صورت ندارند کار

این همان سعدی است که بعضی او را ضد اهل عرفان تلقی می‌کنند. سعدی معمار فرهنگ عمومی ماست. ما آن‌چه را که از سعدی آموختیم، در احوال روزمره به کارمان می‌آید. این که باید حرف بزنینم یا نزنیم، سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ سعدی جواب ما را می‌دهد، سعدی که البته در جایی می‌گوید که:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

یا در جایی:

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
 اما در یک جای دیگر کلام خود را این گونه کامل می‌کند: «دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی».

کمال آن چه که باید در حق گفتن و نگفتن جاری بشود، در این کلام سعدی مشهود است. دنیای امروز با بعضی از ارزش‌ها به کلی بیگانه است.

اساساً امروز کسی در مورد قناعت به عنوان یک اصل در دنیایی که جامعه‌شناسان ساخته‌اند، سخن نمی‌گوید. آن‌جا می‌گویند تبلیغات بکنید، تا مردم مصرف بیشتر بکنند. به هر قیمتی که شده مردم را برای سود بیشتر به مصرف وا می‌دارند، اما نگاه امثال سعدی، نگاه ساختن جامعه‌ای است که باید در آن قناعت جز دستورالعمل‌های روزمره باشد:

یکی را ز مردان روشن ضمیر امیر ختن داد طاقی حریر
 ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت بپوشید و دستش ببوسید و گفت:
 چه خوب است تشریف میر ختن وز او خوب‌تر خرقه خوب‌ستن

این‌جا سعدی هم اشاره به عزت نفس دارد و هم به قناعت و بسندگی.

گر آزاده‌ای، بر زمین خسب و بس مکن بهر قالی زمین بوس کس
 و در شعر دیگر می‌گوید که حرص و ولع برای دستیابی به مال و منال در شخص بیشتر می‌شود:

آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پُر کند یا خاک گور
در خرده‌گیری به اشخاص که ریا کاری پیشه می‌کنند و از صداقت به دورند،
می‌گوید:

به نزدیک من شبرو راهزن به از فاسق پارسا پیرهن
یا در وصف آن کسانی که با تظاهر به دینداری در باطنشان اثری از دین نیست،
می‌سراید:

سُبْحه بر کف، ذکر بر لب دل پر از شوق گناه معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما
بالاخره جای دیگر در ذمّ غیبت و معرفی کسانی که لازم الغیبت هستند یا احياناً امکان
غیبتشان هست، به زیبایی می‌گوید:

سه کس را شنیدم که غیبت رواست وز این درگذشتی، چهارم خطاست
یکی: پادشاهی ملامت پسند کز او بر دل خلق بینی گزند
حلال است از او نقل کردن خبر مگر خلق باشد از او بر حذر
دوم: پرده بر بی‌حیایی متن که خود می‌درد پرده خویشتن
سوم: کز ترازوی ناراست گوی ز فعل بدش هر چه دانی بگوی

یعنی سراسر سخنان سعدی دستورالعمل‌های روزمره زندگی است. کجا غیبت جایز است و بعد از آن دیگر جایز نیست. سعدی این مسئله را منحصر به سه مورد می‌کند و بقیه موارد را مجاز نمی‌شمرد و نهایتاً سعدی که در انسان دوستی شهره است، شعر معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند» یا یک پیکرند را سروده، که همان آموزه بلندی است که همه جهان هم در برابرش خضوع کرده و البته این کلام برگرفته از یک حدیث نبوی است که عین ترجمه آن حدیث همان کلام زیبایی است که سعدی آن را به شعر آورده و یا در جایی که خدمت به یک سگ را به خوبی وصف می‌کند که:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در حیاتش نیافت

کلاهش را در آب انداخت و به سگ آب داد و خداوند به پیغمبرش پیغام داد که گناهان او را عفو کرده. این نگاه انسانی و محبت ورزیدن و مهرورزی به دیگران، همان چیزی است که در خمیرمایه ما ایرانیان به دلیل تکرار همین حرف‌ها در مدرسه‌ها و کوچه و بازار وجود دارد و افسوس که میان ما و این حقایق فاصله افتاده است.